



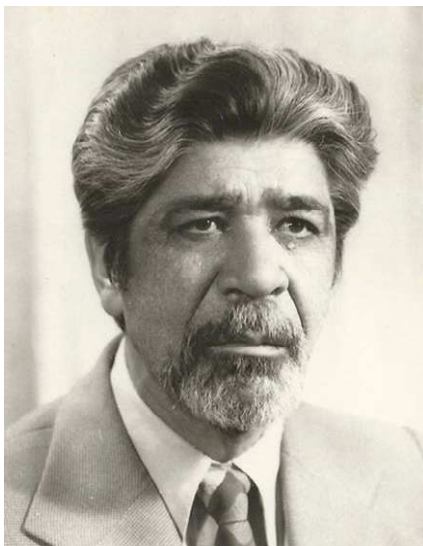
ضیا

## استاد بیسد؛

### چه با شکوه و جلال با دنیا وداع کرد!

محمدضیاضیا، ناشر هفته نامه "افق" استرالیا

مرد نمیرد به مرگ، مرگ ازو نام جست نام چو جاوید ماند مردنش آسان کجاست



مرحوم استاد عبدالقیوم بیسد

هر لحظه هزاران انسان به دنیا می‌آیند و هزاران دیگر چشم از جهان می‌پوشند. آنهایی که به ابدیت می‌پیوندند، مرگ به سراغ شان آمده و با دنیا و مردمان دنیا قطع علائق و ارتباطات میکنند و تا سرحد فراموشی زود هنگام در نزد نزدیکان شان.

اما حافظه تاریخ کسانی را که سده ها و هزاره ها از مرگ شان گذشته، نام و کارنامه های آنها را چنان با قوت و استواری نگه میدارد که به مراتب بیشتر از وقت زیست شان شناخته میشوند و مورد احترام قرار می‌گیرند. نمونه های مشهود آن از افلاتون و ارسطو تا ابوعلی سینا و مولوی و ... چرا افلاتون، ارسطو، بن سینا، مولوی و ... نام و کارنامه های شان جاودانه گی دارد؟

روشن است که آنها مردان (دانش) و (هنر) بودند.

هر انسان عادی در مسیر زنده گی از بیکرانی دانش و هنر به مقدار متفاوت بهره می‌گیرد، اما آنهایی که به مدارج بلند دانش و هنرمی رسند، نام شان به سینه تاریخ ثبت میشود. (ثبت است بر جریده عالم دوام ما)

استاد عبدالقیوم بیسد از جمله عزیز شخصیت هایی است، که نام گرامی او در تاریخ هنر تمثیل افغانستان با خط جلیل پایایی خواهد داشت. این مرد تقوا و هنریکجا با وارسته گی به روز پنجشنبه چهاردهم قوس (1392 خورشیدی) به اثر مریضی به عمر 85 ساله گی در منزلش (کابل) جان، به جان آفرین سپرد. و چه با شکوه و چه با جلال با دنیا و اهل دنیا وداع کرد. روحش شاد و جنت اعلی مکانش باد.

اسفا که ناپاکان، فرو مایه گان اسیر شده در قدرت، تا که دانستند و توانستند، بقای ننگین شان را در کشور ما با افزودن سیاهی بی جهل در مغز و دماغ بر مردم و زدودن دانش و هنر از مردم، بی محابا جستجو کردند، و ملت را مغز بسته، چشم بسته و دست بسته نگهداشتند. وجه استعداد ها که نا شگفته رهسپار ابدیت شدند.

خواننده عزیز! طی سالهای 64 و 65 خورشیدی تحقیق دامنه داری پیرامون (زیبایی و هنر) داشتیم، آیا باور میکنید، تعریف نزدیک به حقیقت را نه در باره (دانش) از تعدادی فاکولته خوانده ها یافتیم و نه معنای (هنر) را در نزد آنها و برخی آواز خوانان و به اصطلاح (هنرمندان!!). در آن میان شخصیت های پر بار و آگاه نیز وجود داشتند، از جمله استاد مرحوم عبدالقیوم بیسد که هنر و پهلوهای آنرا چنان استادانه ارائه نمودند، که خود نیز به حد قابل توجه از آن فیض بُردیم. یکی از گپ های استاد این بود (... ما از مردم در جهل ننگه داشته هیچ گله، توقع و امیدی نداشته باشیم که دانش و دانشمند و یا هنر و هنر مند را بپذیرند و یا حمایت کنند. آیا لازم نیست به آنهایی که نه به معنای علم میدانند و نه به معنای هنر، ترحم داشته باشیم؟)

حقیقتاً در کشوری که انقلابی های آراسته با اندیشه نوین و مترقی "مارکسیسم لیننیزم" هزاران شاگرد، معلم، استاد، دانشمند، هنرمند، شاعر، نویسنده ... و فرهنگی را تحقیر، توهین، شکنجه، زندان و بی وطن ساختند و شمار زیاد آنها را کشتند و زنده به گور کردند و از سوی دیگر گروهی از بی خردان مسلمان نما، بی غیرت و فروخته شده به پاکستان و فروخته شده به باده گساران و زن باره گان عرب، نه تنها دانشمند، هنر مند، شاگرد، معلم ... را کشتند، بلکه مکتب را با کتابهای مکتبی و پاره های قرآن کریم یکجا به آتش کشیدند. پس چه توقعی برای حتی زنده ماندن هنرمند و دانشمند وجود میداشته باشد؟ هیئات! و اسفا!!

در کشوری که هنر کشته شود، در عوض جهالت به سرحدی رسیده باشد که عده بی موسیقی را به سازنده گری؟؟، نقاشی، رسامی و مجسمه سازی را به کفر؟؟ تیاتر یا تمثیل را به مچله بازی، رقصنده گری؟؟ و کمیدی را به مسخره گری؟؟ تعبیر کنند، از محدوده جغرافیایی ذهن آنها چه توقع باید داشت؟ از برای خدا چه توقع؟ (و اسفبار تر از آن که جای هنر راستین را ابتدال پُر کرده باشد، بحث دیگر است).

در کشوری که بسیاری از مکتب خوانده ها و ملا های آن تاهنوز ندانسته اند که هریک از آنها پس از تولد زنده گی را با تمثیل آغاز کرده اند، همینکه چشم شان به جهان باز شده، حرکات و سلوک مادران و اطرافیان شان را به گونه الگو نقش در ذهن ساخته اند و همگام با سلوک آنها رهرو جاده انسانیت شده اند. ایکاش میدانستند که هنر تمثیل بازتاب دهنده حقایقی میباشد که ممتل آنرا با حرکات، ایماها و اشارات به گونه بسیار ظریف بیان میکند و بالاخره هنر تمثیل تلاشی است که انسان را به سوی زنده گی انسانی رهنمایی میکند، خوبی ها و بدی های زنده گی انسان را چون آئینه در جلو چشمهای انسان مجسم می سازد. اینجاست که در میان چنین تاریک نگرینها استاد بیسد وده ها و صد ها شخصیت های علمی و هنری در کشور ما با قبول ایثار ایستاده گی کرده اند و با مشعل فروزان دانش و هنر به حد توان مردم را سمت و سو داده اند.

مرحوم استاد عبدالقیوم بیسد در سال 1307 خورشیدی در منطقه ده افغانان (کابل) چشم به دنیا کشود. پس از فراغت از لیسه عالی استقلال در سال 1324 خورشیدی در پوهنی ننداری رسماً به فعالیت های هنری پرداخت.

استاد بیسد، نخستین بار در یک نقش کوچک در نمایشنامه (میراث) اثر استاد عبدالرشید لطیفی (1322) خورشیدی بازی کرد و مورد توجه قرار گرفت. استاد طی عمر شریف شان بیش از 300 نمایشنامه، از جمله آثار نامدار ترین نمایشنامه نویسان جهان مثل؛ آشیل سوفوکل و اوروپید دوره یونان باستان تا قرن پانزده و شانزده شکسپیر و مولیر و هوگو تا قرن

اخیر اوژن یونیسکو ، اونیل ، چخوف ، برشت ، استاد توفیق الحکیم مصری ، استاد عبدالرشید لطیفی ، استاد برشنا ، عبدالرحمن پژواک و دیگران نقش های اول را بازی کرده و به کارگردانی آن مرحوم روی سن ( سنئیز ) رفته است. افسانه های (کاکا منجانی) که هفته وار از رادیو به نشر میرسید و علاقمندان فراوان داشت از ابتکارارت او بود. نقادان و صاحبان صلاحیت هنری، درام او پدرم نیست ، سمبول قانونیت ، مفتش ، آدمک ها ، شب و شلاق ، زمین، پلنگ در لباس ملنگ ، حشیش ... و برخی دیگر از کارهای او را که خود نقش داشته اند و یا کار گردانی آنها به وسیله استاد صورت گرفته، شهکار های هنری پنداشته اند.

استاد فقید، نه تنها ممثل و کارگردان عالی مرتبه بود، بلکه در نوشتن مقالات هنری، اجتماعی به ویژه نمایشنامه نویسی که نوشتن آن راه و رسم خاص میخواید، دست بالا داشت. مزید بر آن طبع ظریف او اشعار بلند در قالبها و مضمونهای مختلف را نیز تراوش داده بود که نوشته ها و اشعارش از طریق روزنامه ها و مجلات به چاپ رسیده است.



باری از هجرت سرای ایران به پاکستان رفته بودم. ناگاه در میان انبوه مردم چشمم به چهره بی افتاد که بیشتر به استاد بیسد شباهت داشت. آرام نگرفتم، او را دنبال کردم، تا نزدیک شده میرفتم، شباهت به حقیقت نزدیک شده میرفت. روبه رو شدیم، بامهربانی مرا در آغوش گرفت، احساس کردم وجودش از لاغری ممت استخوان شده و از تار و پودش فریاد درد، رنج و مظلومیت بلند میشود. دستم را گرفت و در زیر سایه بان ترکاری فروشی نشستیم.

ضیا مسئول هفته نامه "افق" / شادروان استاد عبدالقیوم بیسد

اوکه تازه از مزار شریف به پاکستان آمده بود از مریضی اش، از حال و احوال تاسف بارش، از رنج سفرش، از طالبان، وحشت، ظلم و ناروای آنها، سخن میگفت و به حال وطن و مردم مظلومی که بی رحمانه به وسیله طالبان کشته می شدند، میگریست. در همین حال دست به جیب بُرد و کاغذ قات، قات شده را کشید و منظومه بی را به خوانش گرفت که در آن حرکت طالبان از کوتل خیر خانه که با کشتار، کوچاندن اجباری مردم و سیاست زمین سوخته (دند شمالی) تا ظلم و ناروا به کمک ملیشایی پاکستان در اقصی مناطق سمت شمال بود، به تصویر کشیده بود. هر چند تلاش کردم تا آن پارچه شعرش را که بازتاب حقایق عینی خودش بود پیدا کنم، موفق نشدم.

استاد مرحوم طی زنده گی هنری پر بار شان، به تعداد قابل ملاحظه را در بخشهای تمثیل، نمایشنامه نویسی، کارگردانی، سخنرانی ... در دانشگاه های کابل و بلخ و همچنان در کورسهای اختصاصی تربیت کرده اند. و رسماً لقب پدر تیاتر در افغانستان را مفتخر شده اند. استاد مرحوم سالها در رادیو تلویزیون ملی افغانستان مسئول پیشبرد برنامه های تئاتر تلویزیونی و تئاتر رادیویی بود. زمانی هم بحیث معین کمیته دولتی وزارت اطلاعات و کلتور، عضویت در هیأت رئیسه اتحادیه هنرمندان و همچنین سمت نماینده هنرمندان در مجلس سنا را داشت. از استاد بیسد یک مجموعه شعر با نام "یک شهر اسکلیت" در سال ۱۳۸۱ خورشیدی منتشر شد.

آخرین کار هنری استاد عبدالقیوم بیسد اجرایی تیار حماسی “حجت خراسان” است که در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در تالار لایسه استقلال شهر کابل در نقش ناصر خسرو بلخی نمایش داده شد و استاد بسید در این نمایشنامه نقش حجت جزیره خراسان ناصر خسرو بلخی را بازی می کرد.

روح استاد شاد و صبر جمیل به خانواده محترمش و همه دوستان و علاقمندانش مسئلت میکنیم.